

# برنامه نظامی انقلاب پرولتری

ولادیمیر ایلیچ لنین

سپتامبر ۱۹۱۶

پیرایش و بازنویسی: رضا سپهر

مقاله "برنامه نظامی انقلاب پرولتری" (که لنین در نامه‌ای از آن به نام مقاله‌ای درباره خلع سلاح نام می‌برد) به آلمانی نوشته شده و قرار بود در نشریات چپ سوسیال‌دموکرات سوئیس، سوئد و نروژ چاپ شود. معه‌ذا این اتفاق نیفتاد. لنین این مقاله را دوباره تحت نام "شعار خلع سلاح" برای چاپ روسی ویرایش کرد و در شماره دوم *Sbornik Sotsial-Demokrata* در تاریخ دسامبر ۱۹۱۶ انتشار یافت.

مقاله اصلی که به زبان آلمانی نوشته شده، در شماره نهم و دهم اکتبر ۱۹۱۷ تحت نام "*Das Militärprogramm der proletarischen Revolution*" در *Jugend-Internationale*<sup>۱</sup> ارگان سازمان بین‌المللی جوانان سوسیالیست انتشار یافت. مقاله با این مقدمه سردبیر منتشر شد: در دوران ما، زمانی که لنین یکی از شناخته‌شده‌ترین رهبران انقلاب روسیه است، خواندن مقاله زیرین این کهنه‌سرباز انقلاب که وی در آن بخش بزرگی از برنامه انقلاب را تدوین کرده، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. ما این مقاله را اندکی پیش از آن که وی زوریخ را در آوریل ۱۹۱۷ ترک کند، دریافت کردیم. روشن است که تیترا مقاله توسط سردبیر نشریه *Jugend-International* انتخاب شده است.

---

<sup>۱</sup>*Jugend-International* (جوانان بین‌الملل) ارگان لیگ بین‌الملل سازمان‌های جوانان سوسیالیست، این تشکیلات در ارتباط با جناح چپ سیمروالد بود که از تاریخ سپتامبر ۱۹۱۵ تا ماه می ۱۹۱۸ در زوریخ انتشار می‌یافت.

در میان سوسیال‌دموکرات‌های انقلابی هلند، اسکاندیناوی و سوئیس، که بر ضد اکاذیب سوسیال‌شوونیست‌ها راجع به "دفاع از میهن" در بحبوحه جنگ امپریالیستی فعلی مبارزه میکنند، نغمه‌هایی در دفاع از لغو یکی از مواد برنامه حداقل قبلی سوسیال‌دموکرات‌ها مبنی بر درخواست "میلیشیا توده‌ای" و "تسلیح مردم"، و جانشین کردن آن با درخواست جدید "خلع سلاح"، شنیده می‌شود. روزنامه *Jugend-International* (انترناسیونال جوانان) باب مباحثه در حول این مسأله را گشوده و در شماره سوم خود، در سرمقاله‌ای به دفاع از مسئله خلع سلاح پرداخت. متأسفانه ما در جدیدترین تزه‌های ر. گریم<sup>۲</sup> هم چنین اغمازی نسبت به ایده "خلع سلاح" را مشاهده می‌کنیم. چنین مباحثه‌ای در مجله‌های "*Neues Leben*"<sup>۳</sup> (زندگی نوین) و "*Vorbote*" (مبشر) هم آغاز شده است.

اینک اجازه دهید که نظریات مدافعین خلع سلاح را از نزدیک بررسی نماییم:

## I

استدلال اساسی مبتنی بر آن است که خواست خلع سلاح واضح‌ترین، قطعی‌ترین و پیگیرترین مظهر مبارزه بر ضد هر گونه میلیتاریسم و هر گونه جنگ است.

ولی اشتباه اساسی طرفداران خلع سلاح هم در همین استدلال نهفته است. سوسیالیست‌ها، چنان‌چه هنوز از سوسیالیست بودن خود دست نکشیده باشند نمی‌توانند مخالف هر نوع جنگی باشند.

در وهله اول، سوسیالیست‌ها هرگز مخالف جنگ‌های انقلابی نبوده و نمی‌توانند باشند. بورژوازی کشورهای "بزرگ" امپریالیستی سراپا جنبه ارتجاعی بخود گرفته است و جنگی که اکنون این بورژوازی به راه انداخته، از نظر ما جنگی ارتجاعی، برده‌دارانه، و جنایتکارانه به شمار می‌آید. ولی آیا جنگ‌های دیگر بر ضد همین بورژوازی، به عنوان مثال، جنگی که مردم تحت ستم و وابسته به این بورژوازی به راه می‌اندازند، و یا جنگ‌های آزادی‌بخش ملت‌های مستعمره‌نشین نیز در همان مقوله جای می‌گیرد؟ ما در بند پنجم تزه‌های "گروه

---

<sup>۲</sup> اشاره به نظرات رابرت گریم در باب مسئله جنگ که در شماره‌های ۱۶۲ و ۱۶۴ *Grütliener* در جولای ۱۹۱۶ انتشار یافت

<sup>۳</sup> مجله ماهانه‌ای که از طرف حزب سوسیال‌دموکرات سوئیس در فاصله ژانویه ۱۹۱۵ تا دسامبر ۱۹۱۷ در برن انتشار می‌یافت. این مجله نظرات جناح راست سیمروالد را منعکس می‌کرد و در رابطه با جنگ مواضع سوسیالیست‌های میهن‌پرست را اتخاذ کرده بود.

انترناسیونال "چنین می خوانیم: "در عصر این امپریالیسم لجام گسیخته وقوع هیچ گونه جنگ ملی دیگر امکان پذیر نیست" - این نکته مسلماً نادرست است.

تاریخ قرن بیستم، این قرن "امپریالیسم لجام گسیخته" سرشار از جنگ های مستعمراتی ست. ولی آنچه را که ما اروپایی ها، این ستمگران امپریالیستی اکثریت ملت های جهان با شووینیسیم ذاتی و پلید اروپایی خود "جنگ مستعمراتی" می نامیم، اغلب همان جنگ های ملی، یا قیام های ملی این ملل ستمکش است. اتفاقاً یکی از مهم ترین خصوصیات امپریالیسم این است که سیر تکامل سرمایه داری در عقب مانده ترین کشورها را تسریع نموده و به این طریق بر وسعت و دامنه مبارزه بر ضد ستمگری ملی می افزاید و آن را حدت می بخشد. این یک واقعیت است. و از اینجا ناگزیر این نتیجه بدست می آید که امپریالیسم باید در موارد عدیده موجب پیدایش جنگ های ملی شود. یونیوس که در جزوه خود<sup>۴</sup> از "تزه های" فوق دفاع می کند، چنین می گوید که در عصر امپریالیسم هر گونه جنگ ملی بر ضد یکی از دولت های معظم سرمایه داری، منجر به دخالت دولت رقیب و معظم امپریالیستی دیگری می شود. بدین طریق هر جنگ ملی مبدل به یک جنگ امپریالیستی می شود. اما این استدلال هم نادرست است. چنین فرضی غیر ممکن نیست، اما همیشه اتفاق نمی افتد. بسیاری از جنگ های مستعمراتی سال های ۱۹۰۰-۱۹۱۴ از چنین روندی پیروی نکردند؛ و اصولاً خنده آور است، اگر بگوییم مثلاً پس از جنگ فعلی، چنانچه در نتیجه آن کلیه کشورهای درگیر جنگ از پای در آیند، امکان این وجود ندارد که "هیچ گونه" جنگی، ملی، ترقی خواهانه و یا انقلابی، توسط مثلاً چین در اتحاد با هندوستان، ایران، سیام و غیره بر ضد قدرت های بزرگ بوقوع بپیوندد.

نفی امکان وقوع هر گونه جنگ ملی در شرایط امپریالیسم، از لحاظ تئوری غلط، از لحاظ تاریخی اشتباهی آشکار، و از لحاظ عملی، عینیت شووینیسیم اروپایی ماست؛ از ما، که متعلق به ملت هایی هستیم که صدها

---

<sup>۴</sup> جزوه ای که تحت نام مستعار یونیوس (در زبان لاتین به معنای کوچک، جوان) امضا شده و به مسئله جنگ پرداخته بود یونیوس نام مستعار روزا لوکزامبورگ بود

میلیون انسان در اروپا، آفریقا، آسیا و دیگر جهان در چنبره ستم آنها گرفتار شده‌اند، دعوت می‌شود که به ملت‌های ستم‌کشیده بگوییم که "غیرممکن است" آنان جنگی بر ضد ملت‌های "ما" به راه اندازند!

ثانیا جنگ‌های داخلی مانند همه جنگ‌های دیگر است. کسی که مبارزه طبقاتی را می‌پذیرد، نمی‌تواند جنگ‌های داخلی را، که در هر جامعه طبقاتی به مثابه ادامه، تکامل و تشدید طبیعی، و در موارد خاصی اجتناب‌ناپذیر، مبارزه طبقاتی‌ست انکار کند. تمامی انقلاب‌های کبیر جهان این اصل را تأیید می‌کنند. نفی یا فراموش کردن جنگ‌های داخلی، به معنای درغلتیدن به منتها درجه‌ی اپورتونیسیم و عدول از انقلاب سوسیالیستی‌ست.

ثالثا پیروزی سوسیالیسم در یک کشور، به معنای آن نیست که می‌توان همه جنگ‌ها را به اشاره دستی از میان برد. بر عکس، این امر وقوع آن را محتمل‌تر می‌کند. تکامل سرمایه‌داری در کشورهای مختلف به گونه بی‌نهایت ناموزونی صورت می‌گیرد، و در شرایط تولید کالایی انتظار دیگری هم نمی‌توان داشت. از این‌جا یک نتیجه مسلم و قطعی حاصل می‌شود که سوسیالیسم نمی‌تواند در آن واحد، در تمام کشورها، به پیروزی دست یابد. سوسیالیسم ابتدا در یک یا چند کشور پیروز خواهد شد و بقیه کشورها تا مدت زمانی به اشکال بورژوازی و یا ماقبل بورژوازی خود ادامه خواهند داد. این امر به ناچار، نه تنها موجب اصطکاک خواهد گردید، بلکه بورژوازی سایر کشورها را ترغیب به دخالت مستقیم برای قلع‌و‌قمع پرولتاریای پیروزمند کشور سوسیالیستی خواهد نمود. در چنین مواردی جنگ از سوی ما مشروع و عادلانه است. این جنگ در راه سوسیالیسم، در راه رهایی ملت‌های دیگر از قید بورژوازی‌ست. انگلس که در نامه مورخه ۱۲ سپتامبر سال ۱۸۸۲ خود به کائوتسکی، وقوع "جنگ‌های تدافعی" سوسیالیسم پیروز شده را صریحا ممکن می‌شمارد، کاملا درست می‌گفت. منظور وی از این جملات صحه‌گذاشتن بر دفاع پرولتاریای پیروزمند در مقابل بورژوازی سایر کشورها بود.

جنگ تنها زمانی غیر ممکن می‌گردد که ما بورژوازی را نه تنها در یک کشور، بلکه در تمام کشورها سرنگون ساخته و بطور قطع بر آن غالب شده و از آن سلب مالکیت نموده باشیم. از نقطه نظر علمی سراپا غلط و کاملا

ضد انقلابی‌ست اگر مهم‌ترین مسئله، یعنی سرکوب مقاومت بورژوازی را - که دشوارترین وظیفه، و در هنگام انتقال به سوسیالیسم، بیش از همه مستلزم مبارزه است - نادیده انگاریم یا روی آن سایه بیفکنیم. راهبان "اجتماعی" و اپورتونیست‌ها همیشه آماده هستند که به خیال‌بافی درباره سوسیالیسم مسالمت‌آمیز آتیه بپردازند؛ اما اتفاقاً تفاوت آنان با سوسیال‌دموکرات‌های انقلابی در همین است که نمی‌خواهند درباره مبارزه شدید طبقاتی و جنگ‌های طبقاتی به منظور تحقق این آینده درخشان، تفکر و تعمق کنند.

ما نباید اجازه دهیم کلمات اغفالمان کنند. به عنوان مثال، عبارت "دفاع از میهن" برای بسیاری نفرت‌انگیز است، چرا که اپورتونیست‌های علنی و کائوتسکیست‌ها با استفاده از آن، دروغ‌پردازی‌های بورژوازی در جنگ غارتگرانه فعلی را استتار و پرده‌پوشی می‌نمایند. این یک واقعیت است. ولی از این واقعیت چنین نتیجه نمی‌شود که ما باید از تفکر درباره مفاهیم شعارهای سیاسی دست بکشیم. پذیرش شعار "دفاع از میهن" در جنگ فعلی فقط و فقط به معنای آن است که بپذیریم این جنگ "عادلانه" یعنی مطابق با مصالح پرولتاریاست، تکرار می‌کنم؛ فقط و فقط چنین معنایی دارد، چرا که امکان هجوم در هر جنگی وجود دارد. اما سفاهت محض خواهد بود هر آینه شعار "دفاع از میهن" از سوی ملل ستمکش در جنگ آنها بر ضد دولت‌های بزرگ امپریالیستی یا از طرف پرولتاریای پیروزمند، در جنگ وی بر ضد گالیفه<sup>۵</sup>، ژنرال دولت سرمایه‌داری، انکار شود. از نقطه نظر تئوری کاملاً اشتباه خواهد بود اگر فراموش کنیم که هر جنگی تنها ادامه سیاست به اشکالی دیگر است؛ جنگ امپریالیستی فعلی ادامه سیاست‌های امپریالیستی دو گروه از قدرت‌های بزرگ جهانی‌ست، سیاست‌هایی که معلول مجموعه مناسبات عصر امپریالیستی بوده و از آن نیرو می‌گیرد. اما همین عصر، باید لزوماً سیاست‌های مبارزه علیه ستم ملی و مبارزه پرولتاریا علیه بورژوازی، امکان و اجتناب‌ناپذیری شورش‌ها و جنگ‌های انقلابی ملی، جنگ‌ها و شورش‌های پرولتاریا علیه بورژوازی، و یا ترکیبی از هر دو نوع جنگ انقلابی را ایجاد و تقویت کند.

---

<sup>۵</sup> نام یک ژنرال فرانسوی.

## II

ملاحظه کلی زیر هم باید به این مطلب افزوده شود.

طبقه ستم‌کشی که برای آموختن طرز استعمال اسلحه و بدست آوردن آن نکوشد، فقط شایسته آن است که با وی همانند برده رفتار کنند. زیرا اگر ما به پاسیفیست‌های بورژوا و یا اپورتونیست مبدل نشده باشیم، نمی‌توانیم این نکته را فراموش نماییم که در جامعه‌ای طبقاتی زندگی می‌کنیم که خروج از آن به جز با توسل به مبارزه طبقاتی امکان ندارد و نمی‌تواند داشته باشد. در هر جامعه طبقاتی، اعم از اینکه بنایش بر بردگی یا سرواژ و یا، مانند امروز، بر کار مزدی باشد، طبقه ستمگر در همه حال مسلح است، و آن هم نه تنها با ارتش دائمی مدرن، بلکه با میلیشیاى فعلی که - حتی در دموکراسی‌ترین جمهوری‌های بورژوازی مانند سوئیس - نماینده مسلح بورژوازی بر ضد پرولتاریا است. این حقیقت آن قدر ساده و روشن است که تصور نمی‌رود به مکث بر روی آن نیازی باشد. همین کافیست یادآور شویم که چگونه در کشورهای سرمایه‌داری از ارتش بر ضد اعتصاب‌کنندگان استفاده می‌شود.

تسلیح بورژوازی بر ضد پرولتاریا یکی از بزرگ‌ترین، اساسی‌ترین و مهم‌ترین واقعیات جامعه معاصر سرمایه‌داری است. آن‌گاه در مقابل چنین واقعیتی عریان به سوسیال‌دموکرات‌های انقلابی پیشنهاد می‌شود "خواست" "خلع سلاح" را مطرح نمایند! این چیزی به جز عدول کامل از نقطه نظر مبارزه طبقاتی و دست کشیدن از هر اندیشه انقلابی نیست. شعار ما باید تسلیح پرولتاریا با هدف پیروزی بر بورژوازی، سلب مالکیت از آن، و خلع سلاح آنان باشد. این یگانه تاکتیک ممکن طبقه انقلابیست، تاکتیکی که منطقیاً به دنبال تکامل عینی میلیتاریسم سرمایه‌داری آمده و معلول این تکامل است. پرولتاریا فقط پس از آنکه بورژوازی را خلع سلاح نمود، قادر خواهد بود که بدون پشت‌کردن به وظیفه تاریخی-جهانی خود، همه تسلیحات را روانه زباله‌دانی‌ها نماید؛ شکی نیست که پرولتاریا این کار را خواهد کرد ولی فقط در زمانی که این شرایط مهیا شده باشد و مطمئناً، نه پیش‌تر از آن.

اگر جنگ کنونی، در بین سوسیالیست‌های مسیحی مرتجع و خرده‌بورژواهای بهانه‌گیر، تنها دهشت و هراس، و فقط انزجار از هر نوع استفاده از اسلحه، خونریزی، مرگ و غیره ایجاد میکند، ما در مقابل آن باید بگوییم جامعه سرمایه‌داری همیشه دهشت بی‌پایان بوده و هست. لذا اگر ارتجاعی‌ترین جنگ‌ها، پایان دهشت‌باری برای این جامعه تدارک می‌بیند دلیل بر آن نیست که نومید شویم. طرح "درخواست" خلع سلاح - یا به عبارت صحیح‌تر آرزوی خلع سلاح - در موقعیتی که نیروهای بورژوازی، خود در برابر چشم همه، موجبات یگانه جنگ مشروع و انقلابی، یعنی جنگ داخلی بر ضد بورژوازی امپریالیستی را فراهم می‌آورند - به معنای واقعی خود، چیزی به جز اظهار یأس و نومیدی نیست.

ممکن است برخی این نظریه را "به دور از زندگی واقعی" بدانند، اما یادآوری دو واقعه تاریخی بین‌المللی بطلان این ادعا را اثبات می‌کند: نقش تراست‌ها و استخدام زنان در صنعت، از یک سو، و کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ و قیام دسامبر ۱۹۰۵ در روسیه، از سوی دیگر.

بورژوازی بسط و توسعه تراست‌ها را، از طریق کشاندن کودکان و زنان به کارخانه‌ها، و تحمیل شکنجه و عذاب بر آنان، در به انحطاط کشیدن اخلاقی و محکومیت آنان به منتهای فقر و درماندگی، وظیفه خود قرار داده است. ما خواهان چنین بسط و توسعه‌ای نیستیم و از آن "پشتیبانی" نکرده، بلکه بر علیه آن مبارزه می‌کنیم. ولی چگونه مبارزه می‌کنیم؟ ما می‌دانیم تراست‌ها و کار زنان در کارخانه‌ها پدیده‌هایی مترقی هستند. ما نمی‌خواهیم به گذشته، یعنی بسوی صنایع دستی و سرمایه‌داری ماقبل انحصاری و به دورانی که زنان به کار خانگی می‌پرداختند، باز گردیم. ما خواهان گذر از تراست‌ها و غیره، و از آن نیز فراتر، گام‌برداری به سوی سوسیالیسم هستیم!

این استدلال، با تغییرات لازمه، در مورد نظامی‌سازی فعلی مردم نیز صادق است. امروز بورژوازی امپریالیست نه تنها جوانان، بلکه کلیه مردم را نظامی می‌کند. شاید فردا هم به نظامی کردن زنان دست بزنند. ما باید در این باره بگوییم: چه بهتر! هر چه سریع‌تر به پیش! هر قدر این عمل سریع‌تر باشد به همان نسبت هم قیام مسلحانه بر ضد سرمایه‌داری نزدیک‌تر می‌شود. اگر سوسیال دموکرات‌ها نمونه کمون را فراموش نکرده باشند، چگونه

می‌توانند از نظامی‌کردن جوانان و غیره ترسی به خود راه دهند؟ این یک "تئوری به دور از زندگی واقعی" نیست، این آرزو نیست، بلکه واقعیت است. و اگر سوسیال‌دمکرات‌ها، علی‌رغم تمام واقعیت‌های اقتصادی و سیاسی، تردیدی به خود راه دهند که در دوران امپریالیسم و جنگ‌های امپریالیستی چنین حقایقی ناگزیر تکرار خواهند شد، واقعاً مایه تاسف خواهد بود.

یکی از بورژواهای ناظر بر جریان‌های کمون در ماه مه سال ۱۸۷۱ در یکی از روزنامه‌های انگلیسی چنین نوشته بود: "اگر ملت فرانسه فقط از زنان تشکیل می‌شد چه ملت دهشتناکی از کار در می‌آمد!". زنان و کودکان بزرگ‌تر از سیزده سال دوش‌به‌دوش مردان در کمون پاریس می‌جنگیدند. در نبردهای آتیه برای سرنگون کردن بورژوازی نیز جز این نخواهد بود. زنان کارگر، هنگامی که بورژوازی تا دندان مسلح شده و کارگران بی‌سلاح یا اندک مسلح‌شده را آماج گلوله قرار می‌دهد، دست روی دست نگذاشته و نظاره‌گر خاموش نخواهد بود. آنان مانند سال ۱۸۷۱ دست به اسلحه می‌برند؛ و از درون ملت‌های مرعوب کنونی، یا به عبارت صحیح‌تر از جنبش کارگری فعلی که اپورتونیست‌ها - بیش از دولت - سازمان آن را مختل ساخته‌اند، بدون شک، دیربازود، ولی مطلقاً بدون شک، اتحادی بین‌المللی از "ملت‌های دهشتناک" کارگران انقلابی بوجود خواهد آمد.

امروز نظامی‌سازی در تمام شئون زندگی اجتماعی رخنه کرده است. امروزه معنای امپریالیسم در مفهوم مبارزه بی‌امان قدرت‌های بزرگ برای تقسیم و تجدید تقسیم جهان خلاصه می‌شود، و به همین جهت آنان باید ناگزیر در کلیه کشورها، خواه بی‌طرف و خواه کوچک، نظامی‌سازی را به طور روزافزونی تشدید نمایند. ولی زنان پرولتر در مقابل این عمل چه گونه پاسخ خواهند داد؟ آیا فقط به هر جنگی و هر چیزی که به جنگ مربوط است لعنت خواهند فرستاد و فقط خلع‌سلاح را مطالبه خواهند کرد؟ زنان طبقه ستمکش که طبقه‌ای واقعا انقلابی‌ست، هرگز به چنین نقش‌ننگینی تن نخواهند داد. آنها به فرزندان خود خواهند گفت: "تو بزودی بزرگ می‌شوی. به تو اسلحه خواهند داد. بگیر و عملیات نظامی را به خوبی بیاموز؛ این علم برای پرولتاریا ضروری‌ست. اما نه برای استفاده در جنگ‌هایی نظیر جنگ کنونی، و نه طبق نصایحی که خائنین سوسیالیسم می‌کنند که آن را بر ضد برادران خود، یعنی کارگران سایر کشورها، بکار ببری، بلکه بدان جهت که علیه بورژوازی کشور



خود مبارزه کنی و به استثمار و فقر و جنگ، نه از طریق تمایلات انسان‌دوستانه، بل از طریق پیروزی بر بورژوازی و خلع سلاح آن، خاتمه دهی."

اگر از اجرای چنین تبلیغات، و بویژه چنین تبلیغاتی در مورد جنگ فعلی، امتناع می‌کنیم، در این صورت بهتر است که به هیچ وجه کلماتی پُر آب‌وتاب درباره سوسیال‌دموکراسی انقلابی بین‌المللی، و انقلاب سوسیالیستی، و جنگ بر ضد جنگ، بر زبان رانده نشود.

### III

هواداران خلع سلاح با ماده "تسلیح مردم" در برنامه مخالفند زیرا بنا به ادعای آنها گویا خواست اخیر با سهولت بیش‌تری راه را برای گذشت نسبت به اپورتونیسیم هموار می‌کند. ما فوقاً مهمترین نکات یعنی رابطه خلع سلاح با مبارزه طبقاتی و انقلاب اجتماعی را مورد بررسی قرار دادیم. حال باید به رابطه میان خلع سلاح و اپورتونیسیم نگاهی بیاندازیم. یکی از مهم‌ترین دلایل غیرقابل‌پذیرش بودن این خواست، همانا این است که خواست مزبور و توهمات ناشی از آن به ناگزیر موجب ضعف و ناتوانی مبارزه ما بر علیه اپورتونیسیم می‌شود.

شکی در آن نیست که بیان این که مبارزه با اپورتونیسیم مهم‌ترین و فوری‌ترین مسأله روز است، انترناسیونال را دچار سردرگمی می‌کند. اگر مبارزه علیه امپریالیسم، به طور لاینفکی با مبارزه علیه اپورتونیسیم توأم نباشد، جز عبارت‌پردازی پوچ یا فریب‌چیز دیگری نخواهد بود. یکی از نقائص عمده سیمروالد و کینتال<sup>۶</sup> و یکی از

---

<sup>۶</sup>لنین به کنفرانس‌های بین‌الملل سوسیالیستی اشاره دارد که در سیمروالد و کینتال (در سوئیس) انعقاد یافت.

نخستین کنفرانس سیمروالد با حضور ۳۸ هیئت‌نماینده از ۱۱ کشور اروپایی، از ۵ تا ۸ سپتامبر سال ۱۹۱۵ در زیمروالد تشکیل گردید. لنین در این کنفرانس کمیته مرکزی R.S.D.L.P را رهبری می‌کرد. کنفرانس بر انتشار بیانیه‌ای خطاب به کارگران اروپا به توافق رسید، که در آن به اصرار لنین و سوسیال‌دموکرات‌های چپ موادی با محتوای مارکسیسم انقلابی گنجانده شده بود. دو هیئت‌نماینده آلمان و فرانسه بیانیه مشترکی انتشار دادند که در آن همدردی خود با قربانیان جنگ و رزمندگانی که به دلیل فعالیت‌های سیاسی تحت تعقیب قرار گرفته بودند، اعلام داشتند. این کنفرانس همچنین کمیته سوسیالیسم بین‌الملل را انتخاب نمود.

گروه چپ سیمروالد در این کنفرانس شکل گرفت. این گروه شامل کمیته مرکزی R.S.D.L.P به رهبری لنین، کمیته منطقه‌ای حزب سوسیال‌دموکرات پادشاهی لهستان و لیتوانیا، کمیته مرکزی حزب سوسیال‌دموکرات لتیش، چپ سوئد (کارل زت‌هوگلاند)، چپ نروژ (تور نرمان)، چپ سوئیس (فریتز پلاتن، و گروه سوسیال انترناسیونالیست‌های آلمان (ژولیوس

دلایل اساسی ورشکستگی احتمالی نطفه‌های انترناسیونال سوم همانا این است که مسأله مبارزه با اپورتونیسیم، حتی به طور علنی نیز مطرح نشد، چه رسد به این که لزوم گسیختگی پیوند با اپورتونیسیم، به معنای اعلام یک نیاز طرح شود. اپورتونیسیم - موقتا - در درون جنبش کارگری اروپا پیروز شده است. اپورتونیسیم در بزرگترین کشورها دو سایه‌روشن عمده به خود گرفته است: یکی سوسیال - امپریالیسم بی پرده و بدبین، و به همین جهت کم‌تر خطرناک، که نمایندگان آن عبارتند از حضرات پلخانف، شیدمان، لژین، آلبرت توماس و سامبا، واندرولد، هایدمان، هندرسون و الخ؛ و دیگری شکل پوشیده آن یعنی اپورتونیسیم کائوتسکیستی: کائوتسکی - هاسه و "گروه سوسیال دموکرات کار" در آلمان<sup>۷</sup> لونگه، پرسمان، مایراس و سایرین در فرانسه؛

---

بورچارد) بود. گروه چپ سیمروالد مبارزه فعالانه‌ای را بر علیه سانتریست‌ها که اکثریت کنفرانس را در اختیار داشتند، آغاز نمود. ولی در میان چپ تنها بلشویک‌ها بودند که سیاست سرسختانه و استواری داشتند.

این کنفرانس بین انترناسیونالیست‌های انقلابی به رهبری لنین و اکثریت طرفداران کائوتسکی مبارزه در گرفت. لنین از انترناسیونالیست‌های چپ، گروه زیمروالد را تشکیل داد که در آن فقط حزب بلشویک‌ها بود که از یگانه خط مشی صحیح و پیگیر انترناسیونالیستی بر ضد جنگ پیروی میکرد.

کنفرانس بیانیه‌ای تصویب کرد که در آن جنگ جهانی جنگ امپریالیستی شناخته شده بود؛ کنفرانس روش "سوسیالیست‌ها" را که بر له اعتبارات جنگی رأی داده و در حکومت بورژوازی شرکت کرده بودند مورد تقبیح قرار داد و کارگران اروپا را به مبارزه بر ضد جنگ و در راه صلح بدون الحاق‌طلبی و غرامت دعوت کرد.

کنفرانس قطعنامه‌ای هم درباره همیستگی با آسیب‌دیدگان از جنگ تصویب نمود و کمیسیون سوسیالیستی بین‌المللی (I.S.K) را انتخاب کرد.

دومین کنفرانس بین‌المللی سوسیالیستی از ۲۴ تا ۳۰ آوریل سال ۱۹۱۶ در کینتال بر پا بود در این کنفرانس جناح چپ سیمروالد متحدتر و قوی‌تر ظاهر شد. لنین موفق شد قطعنامه‌ای را به تصویب رساند که در آن سوسیال‌پاسیفیسم و فعالیت اپورتونیسیتی دفتر بین‌المللی سوسیالیستی مورد انتقاد قرار گرفته بود. بیانیه و قطعنامه‌هایی که در کینتال به تصویب رسید، در رشد جنبش بین‌المللی بر ضد جنگ، گامی به پیش بود.

کنفرانس‌های زیمروالد و کینتال به مجزا شدن عناصر انترناسیونالیست و متحد شدن آنان کمک کردند ولی این کنفرانس‌ها دارای یک خط‌مشی انترناسیونالیستی پیگیر نبودند و تزه‌ای اساسی سیاست بلشویک‌ها یعنی تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی، و کوشش برای شکست دول امپریالیستی خودی و تشکیل انترناسیونال سوم را نپذیرفتند.

<sup>۷</sup> "گروه سوسیال دموکرات کار" Arbeitsgemeinschaft (اتحاد کار) سازمان مرکزیون آلمان که در مارس ۱۹۱۶ توسط نمایندگان رایشتاک که از فراکسیون سوسیال دموکرات در رایشتاک جدا شده بودند، تشکیل گردید. این گروه هسته اصلی حزب مستقل سوسیال دموکرات مرکزیون آلمان بود که در سال ۱۹۱۷ تشکیل شد. این حزب سوسیال شووینیست‌های آشکار را تبرئه میکرد و از حفظ وحدت با آنان دم میزد.

رمزی مک‌دونالد و سایر پیشوایان "حزب مستقل کارگری" انگلستان؛ مارتف، چخیدزه و سایرین در روسیه؛ تروس و سایر اصلاح‌طلبان به اصطلاح چپ در ایتالیا.

اپورتونیسیم بی‌پرده، آشکارا و صریح مخالف هرگونه انقلاب، و طلیعه‌های هرگونه حرکت و یا انفجار انقلابی است. آنان هم‌پیمانان مستقیم دولت‌ها هستند و بر اساس تفاوت‌هایی که در این پیمان‌ها وجود دارد، پاداش‌هایی دریافت می‌کنند، از پذیرش مقام وزارت در کابینه گرفته، تا شرکت در کمیته‌های صنایع جنگی (در روسیه)<sup>۸</sup>. اپورتونیسیت‌های پوشیده، یعنی کائوتسکیست‌ها، برای جنبش کارگری بس مضرتر و خطرناک‌ترند، زیرا آنان دفاع خود را از اتحاد با دولت‌ها در زیر نقاب جملات ظاهر فریب شبه "مارکسیستی" و شعارهای پاسیفیستی پنهان می‌کنند. باید بر علیه هر دو شکل این اپورتونیسیم حاکم، در کلیه عرصه‌های سیاست پرولتاریایی: در پارلمان، اتحادیه‌های صنفی، در اعتصاب‌ها، در مسائل مربوط به نیروهای ارتشی و غیره مبارزه شود. خصوصیت عمده‌ای که این دو شکل اپورتونیسیم حاکم را از یک دیگر متمایز می‌سازد این است که مسأله مشخص رابطه جنگ فعلی با انقلاب و سایر مسائل عینی انقلاب مسکوت گذارده و پرده‌پوشی می‌شود و یا به کنایه و اشاره، و با توجه به سانسور پلیس، بیان می‌گردد. و این عمل، علی‌رغم تذکرات بی‌شماری است که قبل از جنگ در مورد رابطه این جنگ قریب‌الوقوع با انقلاب پرولتاریایی، چه به شکل غیررسمی و چه به طور رسمی در بیانیه بال داده شده بود<sup>۹</sup>، صورت می‌گیرد. اشکال عمده درخواست خلع‌سلاح در این است که در آن کلیه مسائل

---

<sup>۸</sup> این کمیته‌ها در سال ۱۹۱۵ از طرف بورژوازی بزرگ امپریالیستی در روسیه تشکیل گردید. بورژوازی با هدف تحت نفوذ درآوردن کارگران و برانگیختن روحیه دفاع‌طلبی در آنان ب‌فکر افتاد سازمانی از "گروه‌های کارگر" در جنب این کمیته‌ها تشکیل دهد. منافع بورژوازی ایجاب میکرد نمایندگان کارگران را جلب این گروه‌ها نماید تا در بین کارگران برای بالابردن بازده کار در کارخانه‌های نظامی به تبلیغ بپردازند. منشویکها در این فعالیت باصطلاح میهن‌پرستانه که بورژوازی بدان دست زده بود، شرکت جدی داشتند. بلشویکها فعالیت این کمیته‌ها را تحریم نمودند و با پشتیبانی اکثریت کارگران با موفقیت این تحریم را عملی نمودند.

<sup>۹</sup> منظور کنگره حزب سوسیال‌دموکرات سوئیس است که در ۲۰-۲۱ نوامبر سال ۱۹۱۵ در آراو برپا گردید. مهم‌ترین مطلب دستور روز کنگره مسأله مربوط به روش سوسیال‌دموکراسی سوئیس در مورد اتحاد انترناسیونالیست‌های سیمروالد بود. مبارزه‌ای پیرامون این مسأله بین سه جریان در حزب سوسیال‌دموکرات سوئیس در گرفت: (۱) ضد سیمروالدیست‌ها (هریلیخ و پفلوهر و دیگران)، (۲) طرفداران جناح راست سیمروالد (گریم و دیگران) و (۳) طرفداران جناح چپ سیمروالد (پلاتتن و دیگران).

ر. گریم قطعنامه‌ای به کنگره ارائه داد که در آن به حزب سوسیال‌دموکرات سوئیس پیشنهاد می‌شد به اتحاد سیمروالد بپیوندد و صحت خط مشی سیاسی سیمروالدیست‌های راست را تصدیق کند. سوسیال‌دموکرات‌های چپ سوئیس اصلاحیه‌ای بر قطعنامه گریم وارد کردند. در این اصلاحیه پیشنهاد شده بود که لزوم بسط مبارزه انقلابی توده‌ای بر ضد

عینی انقلاب نادیده گرفته می‌شود. و یا شاید هواداران خلع سلاح طرفدار نوع کاملاً جدیدی از انقلاب، یعنی انقلاب بدون سلاح هستند؟

باری، ما به هیچ وجه مخالف مبارزه برای اصلاحات نیستیم. ما نمی‌خواهیم این امکان اسفانگیز را نادیده بگیریم که اگر در بدترین شرایط، و علی‌رغم تمام تلاش‌های ما، از دل جنگ کنونی، انقلاب زاده نشود - بشریت باید در انتظار دومین جنگ جهانی امپریالیستی باشد. ما طرفدار برنامه رفومی هستیم که در عین حال، بر علیه اپورتونیست‌ها نیز باشد. اپورتونیست‌ها بسیار خوشحال هم می‌شوند اگر که ما مبارزه در راه اصلاحات را تنها به آنان واگذار کنیم و خود با توسل به شعار گنگ و مبهم "خلع سلاح" از واقعیت نامطلوب جهان عینی به دنیای خیال بگریزیم.

آنچه ما در چنین برنامه‌ای خواهیم گفت تقریباً به قرار زیر است: "پذیرش شعار دفاع از میهن مادری و تصدیق آن در جنگ امپریالیستی سالهای ۱۹۱۴-۱۹۱۶ چیزی به جز فاسدساختن جنبش کارگری با اکاذیب بورژوازی نیست." از نقطه نظر تئوری، طرح چنین پاسخ مشخصی به پرسش‌های مشخص، صحیح‌تر از خواست خلع سلاح و امتناع از "هر گونه" دفاع از میهن بوده و برای پرولتاریا بس مفیدتر، و برای اپورتونیست‌ها تحمل‌ناپذیرتر است. و ما این نکته را نیز اضافه خواهیم کرد که: "بورژوازی کلیه کشورهای بزرگ امپریالیستی، اعم از انگلستان، فرانسه، آلمان، اتریش، روسیه، ایتالیا، ژاپن و ایالات متحده آمریکا، آن چنان ارتجاعی شده‌اند و آن چنان در اندیشه احراز سلطه بر جهان هستند که هر گونه جنگی از طرف بورژوازی این کشورها ناگزیر ماهیتی ارتجاعی خواهد داشت.

---

جنگ تصدیق گردد و نیز گفته می‌شد که تنها انقلاب پیروزمند پرولتاریا قادر به پایان‌بخشیدن به جنگ امپریالیستی است.

کنگره با اکثریت آراء اصلاحیه سوسیالدموکرات‌های چپ را قبول کرد.

پرولتاریا نه تنها باید با همه این جنگ‌ها مخالفت کند، بلکه باید خواهان شکست دولت «خودی» و بهره‌برداری از این شکست در راستای خیزشی انقلابی باشد، و اگر این خیزش‌ها در جلوگیری از جنگ ناموفق بوده‌اند، از شکست خود برای شورش انقلابی بعدی استفاده نماید»

ما در مورد مسأله میلشیا می‌گوئیم: ما با میلشیا بوریوازی موافق نیستیم و تنها از میلشیا پرولتاریایی حمایت می‌کنیم. بنابراین نباید حتی "یک پول سیاه و یا یک سرباز ساده" صرف نه تنها ارتش دائمی، بلکه میلشیا بوریوازی در کشورهایی مانند ایالات متحده آمریکا یا سوئیس، نروژ و غیره شود؛ به ویژه هنگامی که می‌بینیم که میلشیا در آزادترین کشورهای جمهوری (مانند سوئیس) نیز روزبه‌روز، از جمله در سال‌های ۱۹۰۷ و ۱۹۱۱ بیش‌تر جنبه پروسسی بخود گرفته، و می‌بینیم که چگونه بیش از پیش و بی‌شرمانه از آن بر ضد اعتصاب‌کنندگان استفاده شده است. ما می‌توانیم خواهان انتخاب افسران از سوی مردم باشیم، خواهان انحلال هر گونه دادگاه نظامی، خواهان برابری حقوق کارگران خارجی و بومی (این ماده بویژه برای آن کشورهای امپریالیستی نظیر سوئیس، حائز اهمیت است که به تعدادی روزافزون و با بی‌شرمی هر چه بیش‌تر کارگران خارجی را استثمار و آن‌ها را از کلیه حقوق محروم می‌نمایند).

علاوه بر این، ما می‌توانیم حق تشکیل انجمن‌های داوطلبانه آموزش نظامی، به عنوان مثال، توسط صد نفر از شهروندان یک کشور خاص را مطالبه کنیم، و درخواست نمائیم که مربیان رایگانی که حقوق آنان توسط دولت و غیره پرداخت می‌شود در اختیار آنان قرار داده شود. تنها در صورت وجود چنین شرایطی پرولتاریا می‌تواند حقیقتاً فن جنگ را برای خود و نه برای برده‌داران خود بیاموزد؛ و بدون شک مصالح پرولتاریا چنین تعلیماتی را ایجاب میکند. انقلاب روس نشان داد هر پیروزی جنبش انقلابی، ولو موفقیت‌های جزئی – به عنوان مثال، تصرف یک شهر، یک کوی صنعتی و یا پیروزی بر رسته‌ای از ارتش – ناگزیر پرولتاریای فاتح را وادار خواهد کرد. چنین برنامه‌ای را به مرحله اجرا بگذارد.

و در آخر، بدیهی‌ست که نمی‌توان تنها با حرف و برنامه علیه اپورتونیسیم مبارزه کرد، بلکه باید در عمل نیز این مبارزه صورت بگیرد. بزرگ‌ترین و مهلک‌ترین خطای انترناسیونال ورشکسته دوم این بود که سخنانش با

کردارش مطابقت نداشت و در آن عادت به سالوسی و عبارت‌پردازی‌های بی‌شرمانه شبه‌انقلابی نشو و نما یافت (روش فعلی کائوتسکی و همکارانش را نسبت به بیانیه بال در نظر بگیرید).

خلع سلاح به عنوان یک ایده اجتماعی، یعنی ایده‌ای که از یک محیط اجتماعی خاص سرچشمه می‌گیرد و می‌تواند بر آن تأثیر بگذارد، مانند اختراع ناگهانی یک ترقه نیست. این ایده اجتماعی زاینده شرایط "بی‌تلاطم" ویژه‌ای است که استثناها در برخی از کشورهای کوچک وجود داشته است. این کشورها برای دورانی بس طولانی از گزند جنگ‌های خونین جهانی برکنار بوده‌اند و امیدوارند که به همین منوال به زندگی خود ادامه دهند. برای حصول اطمینان به این موضوع کافی است نگاه اندکی به استدلال هواداران نیروی خلع سلاح بیاندازیم، آن‌ها می‌گویند: "ما کشور کوچکی بیش نیستیم، ارتش ما کوچک است و در مقابل قدرت‌های بزرگ کاری از دستمان ساخته نیست" (و در نتیجه قادر به هیچ‌گونه عکس‌العمل در مقابل جلب اجباری به اتحاد امپریالیستی هریک از این گروه‌های رقیب کشورهای بزرگ نیستیم)... "ما می‌خواهیم در گوشه دورافتاده خود آسوده زیسته و به سیاست کناره‌جویی خود را ادامه دهیم و به این جهت طلب می‌کنیم خلع سلاح عملی گردد و دادگاه‌های حکمیت تشکیل شود و بی‌طرفی دائمی ما محفوظ بماند و غیره" (بلاشک، "دائمی" نظیر بی‌طرفی بلژیک؟).

کوشش‌های مذبحخانه کشورهای کوچک برای برکنار ماندن، تمایل خرده بورژوازی برای حتی‌الامکان دور بودن از نبردهای عظیم تاریخ جهانی، استفاده از وضعیت نسبتاً انحصاری خود برای باقی ماندن در یک وضعیت مطلقاً بی‌عملی - این است آن شرایط عینی اجتماعی که می‌تواند تا حدود معینی موفقیت ایده خلع سلاح و اشاعه آن را در برخی از کشورهای کوچک تأمین کند. بدیهی است این تمایل یک تمایل ارتجاعی و تماماً مبتنی بر اوهام است زیرا امپریالیسم به هر نحوی که شده، کشورهای کوچک را به گرداب اقتصاد و سیاست جهانی خواهد کشاند.

به عنوان مثال، شرایط عینی امپریالیستی سویس موجب پیدایش دو خط مشی در جنبش کارگری این کشور شده است:

اپورتونیست‌ها، که با بورژوازی متحد شده‌اند میکوشند از سوئیس یک فدراسیون انحصاری جمهوری دموکراتیک تشکیل بدهند تا به این طریق از توریست‌های بورژوا امپریالیست تحصیل سود نمایند و از این موقعیت انحصاری "آرام و بی سروصدا" حتی‌المقدور با مزایای بیش‌تر و آرامش افزون‌تری استفاده کنند.

و سوسیال‌دموکرات‌های واقعی سوئیس که می‌کوشند از آزادی نسبی سوئیس و موقعیت "بین‌المللی" آن برای کمک به پیروزی اتحاد به‌هم فشرده عناصر انقلابی احزاب کارگری اروپا استفاده کنند. باید شکر کرد که سوئیس زبان ویژه خود را ندارد و ساکنان آن به سه زبان بین‌المللی، آن هم زبان‌های کشورهای همسایه و متخاصم خود صحبت می‌کنند.

اگر ۲۰ هزار عضو حزب سوئیس، هر یک ۲ سانتیم در هفته بعنوان "مالیات فوق‌العاده جنگی" می‌پرداختند، ما سالیانه مبلغ ۲۰ هزار فرانک دریافت می‌کردیم، و این مبلغ بیش‌از حد کافی بود که بتوانیم، علی‌رغم وجود ممانعت‌های ستاد ارتش، تمام شواهد واقعی در مورد شورش‌هایی که هم اکنون در بین کارگران آغاز شده، مناسبات برادرانه آنان در سنگرها، و امید به آن که روزی از این سلاح برعلیه بورژوازی امپریالیستی کشورهای "خودی" استفاده خواهد شد و دیگر حقایق را، به سه زبان مکتوب کرده و در بین کارگران و سربازان کشورهای محارب پخش کنیم.

این پیشنهاد جدیدی نیست. این دقیقاً همان عملی‌ست که بهترین روزنامه‌ها مانند La Sentinelle و Berner Tagwacht<sup>۱۰</sup> انجام می‌دهند، ولی متأسفانه به میزان غیر کافی. تنها از طریق چنین

---

<sup>۱۰</sup> La Sentinelle. ارگان سازمان سوسیال‌دموکرات سوئیس منطقه نوی‌شاتل که از تاریخ ۱۸۹۰ تا ۱۹۰۶ در لو شو دوفوند انتشار می‌یافت و مجدداً در سال ۱۹۱۰ آغاز به انتشار کرد. این روزنامه در جریان جنگ اوا جهانی موضعی انترناسیونالیستی اتخاذ نمود. Volksrecht (حق توده‌ها) روزنامه یومیه، ارگان حزب سوسیال‌دموکرات سوئیس که در سال ۱۸۹۸ در زوریخ پایه‌گذاری شد. گروه چپ سیمروالد در دوران جنگ مقاله‌های خود را در این روزنامه منتشر می‌کرد.

Berner Tagwacht (گاردین برن) یک روزنامه سوسیال‌دموکرات که در سال ۱۸۹۳ در برن آغاز به کار کرد. این روزنامه مقالات کارل لیبکنخت، فرانتس مرینگ و دیگر سوسیال‌دموکرات‌ها را در روزهای اولیه جنگ جهانی اول منتشر می‌کرد، اما در سال ۱۹۱۷ به دفاع آشکار از سوسیال‌شوینیست‌ها پرداخت.

فعالیتی است که تصمیم درخشان کنگره حزبی آرائو<sup>۱۱</sup> می‌تواند به چیزی فراتر از یک تصمیم صرفاً درخشان تبدیل شود.

مسئله‌ای که اکنون مورد توجه ماست این است که آیا خواست خلع سلاح با خط مشی انقلابی موجود در بین سوسیال‌دموکرات‌های سوئیس مطابقت دارد؟ آشکار است که این گونه نیست. "خلع سلاح" از نظر عینی برنامه‌ای کاملاً ملی، ویژه کشورهای کوچک می‌باشد. مسلماً با اطمینان خاطر می‌توان گفت که "خلع سلاح" برنامه‌ی فراگیر و جهانی سوسیال‌دموکراسی انقلابی بین‌المللی نیست.

---

### نشر میلیتانت

[contact@militaant.com](mailto:contact@militaant.com)

<http://militaant.com>

---

<sup>۱۱</sup> کنگره آرائو حزب سوسیال‌دموکرات سوئیس در تاریخ ۲۰-۲۱ نوامبر ۱۹۱۵ تشکیل شد. موضوع اصلی این کنگره تعیین مواضع حزب نسبت به گروه‌های بین‌المللی سیمروالد بود. در این کنگره مبارزه بین سه جریان زیر آغاز شد: ۱- ضد سیمروالدی‌ها؛ ۲- طرفداران جناح راست سیمروالد؛ و ۳- طرفداران جناح چپ سیمروالد. رابرت گریم قطع‌نامه‌ای به کنگره ارائه نمود که در آن حزب را به وابستگی به گروه سیمروالد و حمایت از برنامه سیاسی سیمروالد راست تشویق کرد. نیروهای چپ در اصلاحیه‌ای که توسط شاخه لوزان ارائه شد، خواستار مبارزه انقلابی توده‌ای علیه جنگ شدند و اعلام کردند که فقط یک انقلاب پرولتری پیروز می‌تواند به جنگ امپریالیستی پایان دهد. این اصلاحیه تحت فشار گریم پس گرفته شد، اما مجدداً توسط M. M. Kharitonov، بلشویکی با حق رای که این حق توسط یکی از شاخه‌های حزب به او تفویض شده بود، پیشنهاد شد. گریم و حامیانش به دلیل ملاحظات تاکتیکی، موظف به تصویب این اصلاحیه شدند و این اصلاحیه با ۲۵۸ رای موافق و ۱۴۱ رای مخالف به تصویب رسید.